

دستور زبان فارسی:

جمله: کلمه یا مجموعه ای از کلمات است که پیامی را از یک شخص به دیگرانی رساند.

جمله از نظر پیام و مفهوم یا شیوه ی بیان:

- 1- خبری: خبری را به ما می رساند. (علامت این نوع جمله (.) می باشد.)
- 2- امری: کاری را درخواست می کند. (علامت این نوع جمله (.) می باشد.)
- 3- پرسشی: سؤالی را مطرح می کند. (علامت این نوع جمله (؟) می باشد.)
- 4- عاطفی: یکی از عواطف انسان مانند: تعجب، تأسف، آرزو، دعا، نفرین و ... را بیان می کند. (علامت این نوع جمله (!) می باشد.)

* جمله هایی که بوسیله ی آن ها برای کسی دعا می کنیم، «جمله ی دعایی» نامیده می شوند. فعل این نوع جملات معمولاً «باد - مباد - مبادا - بادا» می باشد و این جملات جزء «جملات عاطفی» محسوب می شوند.

در زبان فارسی جمله دارای دو قسمت اصلی است:

1- نهاد 2- گزاره

1- نهاد: کلمه یا گروهی از کلمه هاست که درباره ی آن خبر می دهیم؛ یعنی «صاحب خبر» است.

نهاد اجباری (شناسه): ضمیری است که به انتهای فعل می چسبد تا صیغه ی آن را مشخص کند.

در زبان فارسی به نهادی که در ابتدای جمله می آید، «نهاد اختیاری» و به نهادی که به انتهای فعل می چسبد، «نهاد اجباری (شناسه)» می گویند.

مثال: من به مدرسه رفتم. «من»: نهاد اختیاری و «م»: نهاد اجباری

مانند: ادبیات به یاری ابزارها و عوامل گوناگون پدید می آید. واژه ی ادبیات نهاد است.

گاهی نهاد بیش از یک کلمه است که اصطلاحاً به آن گروه نهادی می گویند؛

مانند:

پس از واقعه ی عظیم انقلاب اسلامی، بسیاری از بنیاد های فکری، فرهنگی و معیارهای ارزشی و اخلاقی، دگرگون شد. گروه نهادی

برای پیدا کردن نهاد به اول فعل، « چه چیزی ؟ » یا « چه کسی ؟ » اضافه می کنیم و نهاد را به دست می آوریم؛ مانند :

زبان هر جامعه در هر دوره ای بر پایه ی باورها و ارزش ها ی دینی، سامانمی یابد.

چه چیزی سامان می یابد ؟ زبان = نهاد

2- گزاره : خبری است که درباره ی نهاد داده می شود. مهمترین جزء گزاره ، « فعل » است .

مانند : انقلاب ، کرامت انسانی را به افراد جامعه باز گرداند.

نهاد گزاره

توضیحی درباره ی اجزای گزاره : (مربوط به درس ادبیات)

1- مفعول : کلمه ای است که کار بر آن واقع می شود .

مانند : کبوتر پرواز را دوست دارد. در این جمله پرواز مفعول است.

*نشانه ی مفعول « را » است ، اما همیشه همراه مفعول نمی آید؛

یعنی گاهی مفعول بدون نشانه ی « را » می آید. گاهی هم « ی » به مفعول می چسبند.

به طور کل، مفعول به شکل های زیر می آید :

الف) من پرنده را دیدم. (با نشانه ی « را ») پرنده : مفعول

ب) من پرنده ای دیدم. (با نشانه ی « ی ») پرنده ای : مفعول

پ) من پرنده ای را دیدم. (با نشانه ی « را » و « ی ») پرنده ای : مفعول

ت) من پرنده دیدم. (بدون هیچ نشانه ای) پرنده : مفعول

راه شناخت مفعول : به اول فعل ، « چه چیز را ؟ » یا « چه کس را ؟ » اضافه می کنیم ، اگر معنی بدهد آن فعل نیاز به مفعول دارد و مفعول در جواب « چه چیز را ؟ » یا « چه کس را ؟ » می آید؛

هم نامه ی نا نوشته خوانی = چه چیز را خوانی ؟

نامه ی نانوخته را = نامه ی نا نوشته : مفعول

ما را به راه هدی راهنمایی کن . چه کسی را راهنمایی کن ؟

ما را = ما : مفعول

2- مسند : صفت یا حالتی است که آن را به نهاد نسبت می دهند. به فعل هایی که مسند می پذیرد فعل اسنادی (ربطی) می گویند.

فعل های اسنادی (ربطی) عبارتند از : « است - بود - بُود - شد - گشت - شُود - باشد - باد - هست - نیست »

* روش پیدا کردن مُسند:

به اول فعل اسنادی، کلمه های « چگونه؟ » یا « چی ؟ » اضافه می کنیم و مُسند را به دست می آوریم:

مانند : انقلاب دینی و فرهنگی در آثار نویسندگان پس از انقلاب اسلامی نیز جلوه گر شد.

چگونه شد = جلوه گر = مُسند

مثال : هم نشین نیک ، بهتر از تنهایی است .

نهاد مسند فعل اسنادی (ربطی)

3- مُتَمَم : واژه ای که بعد از حرف اضافه می آید .

مانند :

او به مدرسه رفت . مدرسه : متَمَم

برخی از حروف اضافه : از - به - با - بر - در - اندر - برای - از برای - از بهر ...

کبوتر پرواز را در آسمان دوست دارد .

نهاد مفعول حرف نشانه حرف اضافه متَمَم فعل غیراسنادی

تعریف فعل

معمولاً در انتهای جمله می آید و بر خلاف کلمه های دیگر صرف می شود. به تنهایی و یا به کمک وابسته هایی بر چهار مفهوم دلالت می کند:

1- یکی از مفهوم های زیر به شکل مثبت یا منفی.

الف) انجام دادن یا انجام گرفتن کاری

ب) واقع شدن کاری بر کسی یا چیزی

پ) پذیرفتن حالتی یا صفتی

ت) نسبت دادن صفتی به کسی یا چیزی

2- در فعل مفهوم شخص وجود دارد یعنی گوینده فعل را به خود نسبت دهد یا به شخص دیگری.

الف) اول شخص یا متکلم

ب) دوم شخص یا شنونده یا مخاطب

پ) سوم شخص یا غایب یا دیگر کس

3- در فعل مفهوم مفرد یا جمع بودن وجود دارد.

4- فعل زمان را نیز نشان می دهد.

الف) زمان حال

ب) زمان گذشته

پ) زمان آینده

بن فعل

بن مضارع: ساخت های زمان حال (مضارع) و امر از آن ساخته می شود.

بن ماضی: ساخت های زمان گذشته و آینده از آن ساخته می شود.

شناسه:

جزئی که در فعل شخص را نشان می دهد.

مصدر:

کلمه ای که مفهوم اصلی فعل را بی آنکه زمان و شخص آن مشخص باشد می رساند.

بن ماضی + نَ - خورد + نَ - خوردن = خوردن

مصدر جعلی:

از کلمه ای مثل اسم فعل بسازیم مصدر آنرا جعلی گویند.

((اسم = بن مضارع) + ید = بن ماضی) + نَ - مصدر)

چرب + ید + نَ - بلع + ید + نَ -

اجزای پیشین:

بسیاری از افعال علاوه بر شناسه اجزای دیگری هم دارند مانند "می"، "ب"، "ن" و در قدیم "م" و "همی" و چون در آغاز فعل می آیند آن ها را اجزای پیشین می نامیم.

ساختمان فعل:

فعل در زبان فارسی از جهت ساختمان به دسته های زیر تقسیم می گردد.

فعل های ساده :مصدر آن بیش از یک کلمه نباشد: آفریدن گرفتن

فعل های پیشوندی :فعلی که از یک پیشوند و یک فعل ساخته شده باشد: برداشتن، در افتادن، فرو رفتن

فعل مرکب :فعلی که از ترکیب یک صفت یا اسم با یک فعل ساده ساخته شده باشد: پراکنده ساختن، زمین خوردن.

فعل های پیشوندی مرکب :از ترکیب یک اسم، یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته می شود.

دستور زبان فارسی :

« انواع حروف در زبان فارسی »

در دستور زبان فارسی «حروف» کلماتی را می‌گوییم که معمولاً از کلمه‌های دیگر کوتاه‌تر هستند و معنی مستقلی ندارند و کار آن‌ها پیوستن جمله‌ها و کلمه‌ها به یکدیگر و نسبت دادن کلمه به فعل و یا نشان دادن موقعیت کلمه در جمله است.

حروف خودشان نقشی ندارند بلکه وظیفه‌ی آن‌ها نشان دادن اجزای دیگر است.

انواع حروف در فارسی :

1 - حروف اضافه : مانند : از - به - با - بر - در - برای - از برای - بهر - از بهر - بدون - اندر - جز - مگر - مثل - بی - سوی - به سوی - به منظور - از پی - به وسیله‌ی - به سان - به کردار - مانند - همانند - همچو - همچون و ... و به واژه‌ی بعد از حرف اضافه « متمم » می‌گویند.

2 - حرف نشانه : مانند « را » نشانه‌ی مفعول

3 - حرف ربط (پیوند) : حرف‌هایی را گویند که دو کلمه یا دو جمله را به هم پیوند می‌دهد.

مانند : و - که - تا - ولی - چون - اما - نیز - اگر - اگرچه - بلکه - پس و ... از میان این حروف، اگر حرف « واو » دو کلمه را به هم پیوند دهد به آن حرف، « واو عطف » می‌گوییم و اگر حرف « واو » دو جمله را به هم پیوند دهد به آن حرف، « واو ربط (پیوند) » می‌گوییم .

1 - تشخیص (آدم نمایی - جان بخشی به اشیاء - شخصیت بخشی) :

نسبت دادن اعمال انسانی به غیر انسان را تشخیص می گویند.

مثال :

آبر از شوقِ که می خندد بدین سان قاه قاه : در این مصراع آرایه ی تشخیص وجود دارد (عمَلِ خندیدن که مُتَعَلِّق به انسان است را به «آبر» نسبت داده است).

2- واج آرایه (نغمه ی حروف): هر گاه یک حرف چندین بار برای تأکید تکرار شود.

مثال :

- جان بی جمال جانان میل جهان ندارد / هر کس که این ندارد حَقًّا که آن ندارد

(واج آرایه با تکرار صامت «ج»)

- رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار / دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

(واج آرایه با تکرار صامت «س»)

3- تکرار : هر گاه یک یا چند کلمه بیش از دو بار در شعر یا نثر بیاید به طوری که بر زیبایی سخن یا شعر بیفزاید.

مثال :

- از دَر دَر آمدی و من از خود به دَر شدم / گویی کزین جَهان به جَهان دِگر شدم

(تکرار واژه ی «در» و «جهان»)

4- تضاد (طباق ، مُتضاد ، مُخالف) : دو کلمه از نظر معنی، مُخالف همدیگر باشند.

مثال :

– شاه وگدا به دیده دریادلان یکیست / پوشیده است پست و بلند زمین در آب

5 – مُراعات النظیر (شبهه ی معنایی – تناسب – زنجیره معنایی):

آوردن چند کلمه از یک مجموعه است که با هم تناسب دارند این تناسب می تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان – همراهی و... باشد.

مثال :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری (سعدی)
در این بیت از سعدی واژه های ابر ، باد ، مه ، خورشید و فلک همه از یک مجموعه هستند.

مثالی دیگر :

آرغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد / چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد (حافظ)
در این بیت از حافظ واژه های آرغوان ، عقیق ، سمن ، نرگس ، شقایق همه اسم گل هستند.

6 – ضَرْبُ الْمَثَلِ (تمثیل) : سُخْنِی که در میان عُموم مردم معروف شده و در بردارنده ی نکته یا لطیفه یا پندی باشد.

(درباره ی نیکی کردن):

تو نیکی می کن و در دجله انداز / که ایزد دریابانت دهد باز

(درباره ی دوستی):

دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی (سعدی)

(درباره ی امیدواری):

در ناامیدی بسی امید است / پایان شب سیه سپید است (نظامی گنجوی)

(درباره ی نداشتنِ غرور):

آینه چون نقشِ تو بنمودِ راست / خودشِکن آینه شکستنِ خطاست (نظامی گنجوی)

(درباره ی کار بیهوده کردن):

(زیره به کرمان می برد چُغندر به هرات)

(آب در هاوَن کوبیدن)

(درباره ی صبر و بردباری داشتن):

گر صبر گنی ز غوره خلوا سازی

یا « صبر و ظَفَر هر دو دوستانِ قدیم اند / بر اثرِ صبر نوبتِ ظَفَر آید »

7- تشبیه : مانند کردن چیزی است به چیزِ دیگر (هر تشبیه دارای 4 رُکن است)

1- رُکن اوّل (مُشَبَّه): کلمه ای است که قَصْدِ تشبیه کردنِ آن را داریم.

2- رُکن دوّم (مُشَبَّه به): همان چیزی یا کسی است که مشبه به آن تشبیه می شود، در واقع همان تشبیه ماست.

3- رُکن سوّم (وَجِهِ شَبَه): ویژگی مشترک میان مُشَبَّه و مُشَبَّه به است که به آن وَجِهِ شَبَه می گویند.

4- رُکن چهارم (اَدَاتِ تشبیه): کلمه ای است که مُشَبَّه و مُشَبَّه به را به هم پیوند می دهد. مانند: [مثل، همچون، چون، همانند، مانند، بسان، چو، ...]

مثال:

« مادرِ همانندِ آبِ روانی ، پاک و زلال است »

مُشَبَّه اَدَاتِ تشبیه مُشَبَّه به وَجِهِ شَبَه

8- کنایه : در لغت به معنی پوشیده سَخَن گفتن است و هر گاه عبارت یا جمله ترکیبی در دو معنای دور و نزدیک به کار رَوَد به گونه ای که ذهن ما را از معنای نزدیک پی به معنای دورِ آن ببرد این آرایه ایجاد می شود، بسیاری از تکیه کلام های روزانه و ضرب المثل ها نوعی کنایه هستند.

(بیش تر کنایه ها ریشه ی فعلی هستند.) مثال :

- فلانی دهانش بوی شیر می دهد (بچه بودن یا هنوز کودک هستی)

- دم به تله ندادن (گیر نیفتادن)

- پا توی کفش کسی نکردن (دخالت در کار کسی)

- آب غوره نگیر (گریه نکن)

- پنبه را از گوشت در بیاور (خوب گوش کن)

- پشت پا زدن (ترک کردن)

- از کوره در رفتن (عصبانی شدن)

- آستین بالا زدن (آماده شدن)

- شکستنی است (با احتیاط حمل شود)

- چهره بگشادن (شاد شدن)

9- مبالغه (اغراق - غلو): آن است که در توصیف، مدح یا ذم یک شخص یا یک صحنه زیاده روی کنیم. زیاده روی در میان حالت و صفتی است به گونه ای که بسیار بزرگتر یا بسیار کوچکتر از آن چه که هست نشان داده شود و پذیرفتن آن از نظر عقل و عادت، محال یا بسیار بعید باشد.

1- زسم ستوران در آن پهن دشت / زمین شد شش و آسمان گشت هشت (فردوسی)

مقصود شاعر این است که از شدت سم کوفتن اسبان و کثرت سوارکاران یک طبقه از هفت طبقه ی زمین، به صورت گرد به آسمان رفت و در نتیجه زمین شش طبقه شد و آسمان هشت طبقه شد.

2- خروشید و جوشید و برگند خاک / ز سَمّش زمین شد همه چاک چاک

3- شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب

4- آه سعدی اثر کند در سنگ / نکند در تو سنگدل تاثیر

5- به مرگ سیاوش سیه پوشد آب / کند زار نفرین بر افراسیاب

6- هر وقت باران می بارد با خود می گویم، لابد دل آسمان برایت تنگ شده است.

تو ای زیباترین تابلوی آفرینش! شانه هایت تکیه گاه همیشگی من است.

چشمانت چراغ شب هایم. بهترین موسیقی زندگیم تپش قلب توست.

10 - تخلص: به اسم شاعر، تخلص می گویند که معمولاً در بیت آخر یا یک بیتمانده به آخر می آید.

مثال:

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی / عشق محمد بس است و آل محمد

(سعدی: تخلص)

نکته های املائی

«نکته های درس املائی فارسی»:

1- کلمات هم خانواده: واژه های هم ریشه که با هم ارتباط معنایی دارند و عربی هستند، واژه های هم خانواده می گویند. در هم خانواده سه حرف اصلی کلمه باید به ترتیب در کلمات دیگر تکرار شوند تا بتوانند با یکدیگر هم خانواده باشند.

مثلاً کامل دارای سه حرف «ک م ل» است و می تواند با «تکمیل» هم خانواده باشد اما با «کلام» و «کلمه» هم خانواده نیست چون سه حرف اصلی این کلمات «ک ل م» است و ترتیب این کلمات با یکدیگر متفاوت است.

کلمات زیر به همراه هم خانواده هایشان را، به خاطر بسپارید:

عُلوم: عَالِم، عِلْم، مُعَلِّم، عُلَمَاء، تَعْلِيم، تَعَلُّم، معلوم و...

قَادِر: مَقْدُور، قَدْرَت، قَدْر، قَدَّار، قَدْر، قَدِير و...

مسلمان: اسلام، تسلیم، مُسَلِّم، سلام، سالم، سلیم، سلامت و ...

ظالم : ظلم ، مَظالم ، مَظلوم ، ظُلُمات، ظُلُمَت و ...

مسائل : مسئله ، سؤال ، سائل و...

شُغل : شاغِل ، مَشغول ، مَشاعِل ، اشتغال، مشغله، اشغال و ...

شاهد : شهيد، شُهيدا ، مشهد و ...

حُضور : حاضر ، مَحضَر ، حُضار و...

طالب : مطلوب، مَطلب ، طَلَب و...

ظاهِر : تظاهِر، مُتظاهِر، مَظاهر، ظَواهِر، مَظَهَر، ظُهور و...

نَصْر : نُصرت ، ناصر ، مَنْصور، نصير و ...

أعمال: عَمَل، عامِل، عامِلان و...

جاهِل : جَهَل ، مَجْهول ، جِهالت و...

مُتعال : تَعالي ، مُتعالی، عالی ، اعلا، عليا و...

مَخْلوق : خَلق ، خالِق ، خِلقت، خَلایق و...

جَماعَت : جُمعه، جامع، اجتماع، جميع، مجتمع، جوامع و...

مُناظِره : مَنظَر ، نِظاره ، مَنظور ، ناظِر و...

نسخ : مَنسوخ ، ناسخ و ...

فَهِم : مفاهيم ، مفهوم ، فهِيم و ...

* در فعل ها ، بن فعل ، چه بن ماضی و چه بن مضارع می تواند به عنوان

هم خانواده به کار رود. مانند :

– روان : رفتار ، روش ، رفته ، رونده و...

– دیدار : بینا ، بینش ، دیده ، دیده بان ، بیننده و ...

2- مترادف (هم معنی) : به کلماتی می گویند که از نظر نوشتن و خواندن با هم فرق دارند، اما از نظر معنی با هم مشترک هستند؛ بعضی از کلمات دو یا چند مترادف دارند.

مانند:

تاریکی = ظلمت جمال = زیبایی، قشنگی علم = دانش

پارسا = پرهیزگار مُتعالی = بلند مرتبه نور = روشنایی

تلاش = کوشش، سعی، جهد عَطوفت = مهربانی ، دلسوزی

آوا = صدا مُراد = خواسته ، آرزو خانه = سَرا

مَعاش = خرجِ زندگی ، کفافِ زندگی غوغا = هیاهو

عزّت = بزرگی ، جلال جامه = لباس ناراحت = غمگین، افسرده، دل تنگ

عیب = عار غُرور = خودپسندی غم = اندوه

مَعصیت = گناه ، سرکشی، عُصیان بُزرگی = جلال

پنهان = نَهان، غیب تند = سریع طَریقَت = شیوه ، رَوش ، راه ، طَریق

پیدا = آشکار زندگی = حیات عمل = کار

غَرّه = مَغرور نَصیحت = پند ذوق = شوق

رایگان = مُفت ، مَجانی شاد = خوش حال، سُرور

مُصِر = اِصرار کننده ، پافشاری کننده ، سِماجت کننده

صَبِر = بُردباری، شکیبایی ، صَبور مَشَقَّت = سختی ، دُشواری ، رنج ، تَعَب

سعادت = خوشبختی ، نیک بختی

3- کلمه های دو تَلْفُظی: برخی از واژه ها در زبان فارسی به دو صورت تَلْفُظ می شود که هر دو تَلْفُظ، صَحیح می باشد به این گونه واژه ها، کلمه های دو تَلْفُظی می گویند.

مانند :

باغِبَان و باغَبَان / اسْتَوَار و اسْتَوَار / مَهْرَبَان و مَهْرَبَان / مُسْتَمَنَدُو مُسْتَمَنَد /

آسِمَان و آسَمَان / پَاسِبَان و پَاسِبَان / آشِکَار و آشِکَار / رُوزْگَار و رُوزْگَار /

4- معادل کلمات : در زبان فارسی برخی از کلمات از زبان های دیگر وارد زبان فارسی شده است و در کشور ما نَهَادی وجود دارد به نام «فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی» که برای آن کلمات، مُعَادِلِ هائی را پیشنهاد می کند تا آن کلمات را به جای کلمات بیگانه استفاده کنیم.

برخی از کلمات به همراه مُعَادِلِ فارسی آن :

سایت : پایگاه اس ام اس (SMS) : پیامک

اُتومبیل : خودرو کوپن : کالابریک

ایمیل : رایانامه، نامه ی اِلِکترُونیکی فاکس : دورنگار، نَمَابَر

کامپیوتر : رایانه سوپسید : یارانه

پاراگراف : بند کاما : ویرگول آدرس : نشانی

سایت : پایگاهترمینال : پایانه کاناپه : نیمکت

پیتزا : کش لقمه هلی کوپتر : بالگرد

5- نشانه های اختصاری : گاهی برای نوشتن برخی از عبارات ها و جملات، از حروفی که مختصر آن کلمات است استفاده می شود که به آن حروف، نشانه های اختصاری می گویند. مانند:

– « ص » صلوات الله عَلَیْهِ : [درود و صلواتِ خدا بر او باد.]

– «رض» رضی الله عنه : [خداوند از او راضی و خشنود باد]

– «س» سلام الله علیه (یا علیها) : [درودِ خداوند بر او (زن) باد] این نشانه برای معصوم (زن) به کار می رود.

– «ره» رحمه الله علیه : [رحمتِ خداوند بر او باد]

– «ع» علیه السّلام : [بر او درود باد]

«م» : میلادی «ه.ش» سالِ هجری شمسی

«ع» علیه السّلام «ق.م» قبل از میلاد

«ره» رحمه الله علیه

«س» سلام الله علیه (یا علیها) «ه.ق» سالِ هجری قمری

«رض» رضی الله عنه

«عج» عجل الله تعالی فرجه

6- پسوندِ «-ک» و انواع آن: یکی از پسوند های معروفی که به اسم می چسبند و واژه ی غیر ساده می سازد، پسوندِ «-ک» است که مفهوم های مختلفی را در کلمه به وجود می آورد.

انواعِ -ک

1- نشانه ی تصغیر : مفهومِ کوچکی و خردی را می رساند .

مانند : بامک (بام + -ک) به معنی (بامِ کوچک)

2- نشانه ی ترخّم و دلسوزی: مفهومِ دلسوزی را دربر دارد.

مانند: طفَلک (طفل + -ک) به معنی (طفلِ ترخّم انگیز)

3- نشانه ی شباهت :مفهومِ شباهت به چیزی را، نشان می دهد.

مانند: پشمک (پشم + ک) به معنی (نوعی به شکل الیاف پشم)

4- نشانه ی حالت : مفهوم حالت و چگونگی را، بیان می کند.

مانند: نرمک (نرم + ک) به معنی (به صورت نرم)

5- نشانه ی تحقیر و توهین : مفهوم توهین را با خود دارد.

مانند: مردک (مرد + ک) به معنی (مرد پست و فرومایه)

* مثال هایی برای پسوند تصغیر (کوچکی):

شاخک (شاخ + ک) = شاخه ی کوچک

اتاقک (اتاق + ک) = اتاق کوچک

بامک (بام + ک) = بام کوچک

داستانک (داستان + ک) = داستان کوچک

شهرک (شهر + ک) = شهر کوچک

مرغک (مرغ + ک) = مرغ کوچک

پایک (پای + ک) = پای کوچک

کمانک (کمان + ک) = کمان کوچک

زاغک (زاغ + ک) = زاغ کوچک

پیامک (پیام + ک) = پیام کوچک

7- کلماتِ مُخَفَّف: شاعر گاه کلمه ها را به شکل کوتاه شده یا «مُخَفَّف» در شعر می آورد، گاهی نیز به خاطر وزن شعر مجبور است که کلمه ها را مُخَفَّف کند.

کلمات زیر به همراه مُخَفَّفِ آن آمده است:

گر = اگر ار = اگر سحرگهان = سحرگاهان

بُرون = بیرون سیّه = سیاه ز = از

به = بهتر که = کوچک تر

8- کلمات چند شکلی: در زبان فارسی کلمه هایی وجود دارد که چند شکل شبیه به هم دارند و از آن ها در موقعیت های مختلف استفاده می شود:

هوشیار: هشیار آینه: آیینه پرهیزکار: پرهیزگار

اِفریقا: آفریقا پیامبر: پیغامبر جارو: جاروب

جاودان: جاودانه، جاویدان سپید: سفید

9- کلمات هم آوا (مُتَشابه): به کلماتی می گویند که به یک صورت تلفّظ و خوانده می شوند، اما شکل نوشتاری آن ها و در نتیجه معنای آن ها متفاوت است.

(به طور خلاصه، کلمات هم آوا، به کلماتی می گویند که تلفّظ آن ها یکی است ولی املا و معنای آن ها با هم فرق دارد.)

مانند:

خار: تیغه های همراه گل خوار: ذلّت: پستی، ذلیل

صَفَر: نام ماهِ دوّمِ قَمَری سَفَر: از جایی به جای دیگر رفتن، مُسافرت

اَساس: بنیاد، پایه اَثاث: لوازم خانه

حیات: زندگی حیاط: مُحَوَّطه ی گوشه ی خانه

خاست: بلند شد خواست: طَلَب کردن، خواستن

خان: مرد بزرگ، سرا خوان: سَفَره

خرد: کوچک خورد: میل کردن

خویش : خود ، فامیل خویش : گاو آهن

رازی : اهلِ ری راضی : خشنود

آمل : آرزو عَمَل : کار

ثواب : پاداش ، آجر صواب : صحیح ، دُرُست

صَبَا : نام بادی که از شرق می وَرَد.

سَبَا : نام سرزمینی در یَمَن در داستانِ حضرت سلیمان (ع)

خویش : خود خویش : فامیل

پرتقال : یک نوع میوه پرتغال : نامِ کشوری در اروپا

آرز : واحدِ پولِ خارجی آرض : زمین عَرْض : پهنا

10- تضاد (طباق، مُتضاد ، مُخالف) : دو کلمه از نظر معنی، مُخالف همدیگر باشند.

نادانی ≠ دانایی دُرُشت ≠ ریز استوار ≠ سُسْت

آزادی ≠ اسارت کوچک ≠ بزرگ فقر ≠ ثروت

لذت ≠ تَنفَر، ناخوشی شادی ≠ غم روز ≠ شب

خنده ≠ گریه دانا ≠ نادان عَمناک ≠ خوشحال، شاد

زنده ≠ مُرده خالص ≠ ناخالص جهل ≠ عِلْم، دانش

نِفرت ≠ عِشْق زیبا ≠ زشت خار ≠ گُل

نَشیب ≠ فَرّاز نافرمانی ≠ اطاعت لیل ≠ نهار

در ≠ دیوار خُفْتِه ≠ بیدار کافر ≠ مسلمان، غیرمسلمان

11 – «معنای واژه با تشدید و بدون تشدید» در زبان فارسی، برخی از واژه ها، شکل نوشتاری یکسانی دارند اما در تلفظ و معنا با یکدیگر متفاوت اند. (در واقع برخی از کلمه ها تنها با گرفتن تشدید معنی و تلفظ شان تغییر می کند.)

آن چه باعث تشخیص تفاوت بین این کلمه های شود، کاربرد این واژه ها در جمله است.

نشانه ی دیگری که در تشخیص درست آن ها به ما کمک می کند، وجود نشانه ی «تشدید» است.

مُقَدِّم : گرمای داشتن – برتر بودن مَقْدَم : قدم گذاشتن

قوت : وعده ی غذایی قُوَّت : نیرو – توان

مُسْلِم : مسلمان مُسَلِّم : قطعاً – حتمی

مَسْكِن : خانه – منزل مُسْكِن : آرام بخش

مُعِين : کمک – یاری – فریاد رس مُعَيِّن : مشخص – تعیین شده

مُبِين : آشکار مَبِيْن : بیان شده

12 – کلمات هم نویسه : کلماتی که دارای املايِ یکسانی هستند ولی از لحاظِ تلفظ و معنی هیچ ارتباطی با هم ندارند.

مانند :

حُسْن : خوبی حَسَن : نیکو

قَمَرِي : منظور ماهِ قمری قُمْرِي : نوعی پرند

شُكْر : سپاس گذاری ، تشکر شِكْر : شکر خوراکی

کَرَم : نوعی حیوان کَرَم : بخشش ، بزرگواری

1- مصراع (مصرع): در لغت به معنی «یک لنگه ی در» و در اصطلاح به کوتاه ترین پاره ی سخن موزون که نیمی از یک بیت است گفته می شود.

مانند : نابرده رنج، گنج میسر نمی شود / مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد (سعدی)

مصراع دوم

مصراع اول

2- بیت: در لغت ، به معنی «خانه» است و در اصطلاح ، حداقل شعر است که از دو مصراع تشکیل شده باشد.

مانند :

ای نام تو بهترین سر آغاز / بی نام تو نامه کی کنم باز (نظامی)

بیت

3- قافیه : به کلماتی می گویند که آهنگ و حرفِ آخرشان یکی باشد و در پایان هر مصراع قرار می گیرند.

کلمات قافیه باید آخرین حرف یا حرکتشان یکسان باشد :

ای عقل مرا کفایت از تو / جستن ز من و هدایت از تو

قافیه

قافیه

4- روی : به حرف آخر قافیه، «روی» می گویند.

5- ردیف : هر گاه ، یک یا چند کلمه یا عبارت و یا جمله عیناً ، در آخر همه ی اشعار، پس از قافیه تکرار شده باشد، آن را ردیف می گویند :

ای عقل مرا کفایت از تو / جُستن ز من و هدایت از تو

ردیف

ردیف

آوردنِ ردیف در شعر، اختیاری است؛ یعنی، بعضی از شعرها دارایِ ردیف هستند و بعضی ها بدونِ ردیف می باشند. در موردِ ردیف باید توجه داشت که کلماتی را می توان ردیف گرفت که علاوه بر اینکه عیناً مثل هم باشند، باید دارای یک معنی هم باشند در غیر این صورت باید آن ها را قافیه حساب کرد. به طور کلی، ردیف باید به یک شکل و یک معنی باشد.

جووانی سر از رأی مادر بتافت / دل دردمندش به آذر بتافت

قافیه

قافیه

چون سر بتافت در مصراع اول به معنی سرپیچی کرد و بتافت در مصراع دوم یعنی سوزاند. پس دو کلمه قافیه هستند و در صورتی که «مادر و آذر» را، قافیه اول و «بتافت» را قافیه دوم منظور کنیم پس این بیت دارای 2 قافیه است که در این صورت به آن «دو قافیتین» می گویند.

*ردیف اگر کلماتی به یک شکل و معنی قبل از قافیه تکرار شوند، ردیف نیستند :

نبینی باغبان چون «گل» بکارد / چه مایه غم خورد تا «گل» بر آید

(بکارد و بر آید ، قافیه اند)

که جایی که دریاست «من» کیستم / گر او هست حقاً که «من» نیستم

(کیستم و نیستم ، قافیه اند)

از ظلمتِ خود رهایی ام ده / با نورِ خود آشنایی ام ده

ردیف قافیه

ردیف قافیه

قالب های شعری :

قالب:شکلی است که قافیه به شعری دهد و بر اساس این نامگذاری،شعردارای قالب های گوناگون می شود.مانند :

1 - مثنوی(دوگانی):شعری است که هر بیت آن،دو مصراع هم قافیه دارد.به عبارت دیگر،هر بیت قافیه ای جداگانه دارد و مصراع های آن، دو به دو هم قافیه اند.تعداد بیت های قالب مثنوی را ،حداقل دو بیت دانسته اند و حداکثری برای آن قایل نشده اند و به جهت این که تنها قالب شعری است که مصراع هایش دو به دو هم قافیه اند«دوگانه» هم نامیده می شود.

خاص زبان فارسی است واز قدیمی ترین قالب های شعری است.

*مناسب ترین قالب برای بیان داستان ها و مطالب طولانی است .

از نظر موضوع به 4 دسته تقسیم می شوند :

1 - حماسی و تاریخی ؛مانند :شاهنامه ی فردوسی ، اسکندر نامه ی نظامی گنجه ای

2 - اخلاقی و تعلیمی ؛ مانند : بوستان سعدی

3 - عاشقانه و بزمی ؛ مانند : خسرو و شیرین ،لیلی و مجنون نظامی ، ویس و رامین از

فخرالدین اسعد گرگانی

4 - عارفانه ؛ مانند : حدیقه ی سنایی ،مثنوی معنوی مولوی ،منطق الطیر عطار نیشابوری

[نمونه ای از ابیات « سعدی شیرازی » در قالب مثنوی از کتاب بوستان سعدی]

شبی یاد دارم که چشمم نخفت / شنیدم که پروانه با شمع گفت

که من عاشقم گر بسوزم رواست / تو را گریه و سوز باری چراست؟

بگفت ای هوادار مسکین من / برفت انگبین یار شیرین من

چو شیرینی از من بدر می رود / چو فرهادم آتش به سر می رود

که ای مدعی عشق کار تو نیست / که نه صبر داری نه یارای ایست

تو را آتش عشق اگر پرسوخت / مرا بین که از پای تا سر بسوخت

نرفته ز شب همچنان بهره‌ای / که ناگه بکشتش پری چهره‌ای
 همه شب در این گفت و گو بود شمع / به دیدار او وقت اصحاب ، جمع
 ره این است اگر خواهی آموختن / به کشتن فرج یابی از سوختن
 اگر عاشقی سر مشوی از مرض / چو سعدی فروشوی دست از غرض
 به دریا مرو گفتمت زینهار / وگر می‌روی تن به طوفان سپار

شکل قالب مثنوی :

| | |
|---------|---------|
| * _____ | * _____ |
| × _____ | × _____ |
| = _____ | = _____ |
| ÷ _____ | ÷ _____ |

*شاعرانی که در آثارشان، بیش تر از این قالب شعری استفاده کرده اند:

فردوسی، اسدی توسی ، نظامی ، عطار، سنایی ، سعدی، مولوی، جامی، پروین اعتصامی،
 حمیدی شیرازی، شهریار و ...

2 - قطعه: در لغت به معنی پاره ای از هر چیزی است و در اصطلاح شعری است که مصراع دوّم همه ی بیت ها، هم قافیه اند، به عبارتی دیگر، به جای قافیه بودن مصراع ها، بیت ها با هم قافیه اند. نام گذاری قطعه به این سبب است که گویا، پاره ای از میان یک قصیده است. موضوع قطعه: پند و اندرز، مسائل اخلاقی و اجتماعی و تعلیمی، حکایت، شکایت، مدح، هجو، تقاضا و ...

حدّ اقل بیت های قطعه ، دو بیت است؛ امّا حدّ اکثر آن مشخص نشده است؛

گاهی 15 بیت و گاهی 18 بیت

پیدایش قطعه به آغاز شعر فارسی باز می گردد؛ زیرا در شعر «رودکی سمرقندی» قطعات زیبایی دیده می شود.

[نمونه ای از قطعه ی معروف « سعدی شیرازی »]

گلی خوش بوی در حَمّامِ روزی / رسید از دستِ مَخدومی به دستم

بدو گفتم که مُشکی یا عبیری؟ / که از بویِ دلاویزِ تو مَستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم / ولیکن مدّتی با گلِ نشستم
کمالِ هم نشین در من اثر کرد / وگرنه من همان خاکم که هستم

شکل قالب قطعه :

* _____

* _____

* _____

قطعه سُرّایان معروف در زبان فارسی :

آنوری (قرن ششم)، ابن یمین (قرن هشتم)، پروین اعتصامی (قرن چهاردهم)، سعدی شیرازی، هاتف اصفهانی و ...

3- قصیده: به معنی مقصود و در اصطلاح به معنی « توجّه کردن به کسی یا چیزی » است. مهمترین قالب شعری است که در آن مصراعِ اوّل از بیتِ اوّل با تمامِ مصراعِ های زوج هم قافیه اند.

* قصیده اوّلین قالبِ شعری است که از نیمه ی قرن سوم هجری در ادبیّات به تقلید از شعر عربی پدید آمد.

* قصیده از جهتِ قرار گرفتنِ قافیه ها ، شبیه به غزل است. تعدادِ ابیاتِ قصیده معمولاً از 15 بیت بیشتر است.

موضوعِ قصیده: درباره ی ستایش، نکوهش، تهنیّت، تعزیت، سُکر و شکایت، پند و حکمت، وصف طبیعت، بیانِ مسائلِ اخلاقی و اجتماعی و عرفانی است.

شکل قالب قصیده :

* _____

* _____

| | | |
|---|-------|-------|
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |
| * | _____ | _____ |

*شاعرانی که در آثارشان، بیش تر از این قالب شعری استفاده کرده اند:

رودکی، فرخی سیستانی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد سلمان، انوری، خاقانی، سعدی، ملک الشعراء بهار، امیری فیروزکوهی، مهرداد اوستا.

4- غزل: در لغت به معنی حدیث عشق و عاشقی گفتن است و در این نوع از شعر، مصراع اول از بیت اول با تمام مصراع های زوج هم قافیه اند و از این جهت کاملاً شبیه قصیده است. غزل در قرن 6 هجری رواج یافت. موضوع و محتوای غزل در آغاز عاشقانه است یعنی شاعر در آن از عشق خود به معشوق سخن می گوید، اما با ظهور سنایی «شاعر عارف قرن ششم، معشوق زمینی غزل جای خود را به معشوق آسمانی می دهد و غزل عارفانه پدید می آید.

[نمونه ای از غزل « حافظ شیرازی »]

زان یار دلنوازم شکرپیست با شکایت / اگر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت
بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم / یارب مَبَاد کس را مَخدوم بی‌عنایت
رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس / گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کمندش ای دل‌مپیچ کان جا / سرها بُریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود / از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود / زنه‌ار از این بیابان وین راه بی‌نهایت
ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم / یک ساعت بگنجان در سایه‌ی عنایت
عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ / قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت
موضوع و محتوای غزل، معمولاً بیانِ عواطف و احساسات، فراق و جدایی، عشق،
عرفان و گفت و گو از روزگارِ جوانی است.

*** تفاوت غزل و قصیده :

1 - در تعداد ابیات: [تعداد ابیات در غزل کمتر از 15 بیت است ولی قصیده بیش تر از 15 بیت است]

2 - در موضوع و محتوا: [موضوع غزل، عشق و عرفان و عواطف و احساسات است ولی قصیده بیش تر مدح و توصیف است].

*برای اولین بار « حکیم سنایی غزنوی » موضوعاتِ عرفانی را در قالب « غزل » مطرح کرد و بعد از او، مولوی، غزلِ عارفانه را، به اوج رساند. سعدی نیز غزلِ عاشقانه را به اوج رساند و سرانجام حافظ شیرازی، غزل عاشقانه و عارفانه را با همدیگر به اوج رساند.

از انقلابِ مشروطه به بعد، غزل جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی نیز به خود گرفت و شاعرانی مانند چون فرّخی یزدی و ... به سرودن غزلِ اجتماعی پرداختند.

به طور کلی موضوعاتِ غزل :

عاشقانه (مانند غزلیات سعدی)

عارفانه (مانند غزلیات سنایی و مولوی)

عارفانه و عاشقانه (مانند غزلیات حافظ)

اجتماعی و سیاسی (مانند غزلیات فرخی یزدی)

شکل قالب غزل :

| | |
|---------|---------|
| * _____ | * _____ |
| * _____ | _____ |
| * _____ | _____ |

* شاعرانی که در آثارشان، بیش تر از این قالب شعری استفاده کرده اند:

مولوی، سعدی، حافظ، صائب تبریزی، فرخی یزدی، محمد حسین شهریار و...

5- دو بیتی : شعری است که از دو بیت تشکیل شده که گاه مصراع سوّم آن قافیه ندارد.

* درون مایه و موضوع دوبیتی: عاشقانه و عارفانه

* رایج ترین قالب در میان روستاییان است. دو بیتی را در فارسی، ترانه می گویند.

نمونه هایی از شعرهای « باباطاهر » که در قالب دوبیتی سروده شده است :

یکی درد و یکی درمان پسندد / یکی وصل و هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران / پسندم آنچه را جانان پسندد

شکل قالب دوبیتی :

* _____

* _____

* _____

*شاعرانی که در آثارشان، بیش تر از این قالب شعری استفاده کرده اند:

باباطاهر (شاعر عارف قرن 5)، فائز دشتستانی (شاعر عهد قاجار)

6- رباعی: شعری است چهارمصراعی که مصرع سوّم آن معمولاً قافیه ندارد. در واقع مصرع «اوّل، دوّم و چهارم» هم قافیه اند و مصرع سوّم در شعر برخی از دوره ها بی قافیه است.

پیام اصلی شاعر، معمولاً در مصرع آخر می آید و سه مصرع دیگر مقدّمه ی سخن شاعر است.

درون مایه و موضوع رباعی: عاشقانه و عارفانه یا فلسفی است.

رباعی، مناسب ترین قالب برای ثبت لحظه های کوتاه شاعرانه است.

نمونه هایی از شعرهایی که در قالب رباعی سروده شده است :

هنگام سپیده دم مرغِ سحری / دانی که چرا همی کند نوحه گری ؟

یعنی که نمودند در آینه ی صبح / کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری (خیّام نیشابوری)

تفاوت دوبیتی و رباعی :

دوبیتی با یک «هجای کوتاه» و رباعی با یک «هجای بلند» آغاز می شود.

شکل قالب رباعی :

* _____

* _____

* _____

*شاعرانی که در آثارشان، بیش تر از این قالب شعری استفاده کرده اند:

خیّام (قرن 5)، عطّار (قرن 6)، مولوی (قرن 7)، بابا افضل کاشانی